

اقبال لاهوری و احیاء فکر دینی در پرتو معنویت

✻ حمزه نجاتی آرانی

<http://www.irdc.ir/fa/content/14079/default.aspx>

اقبال برخلاف سایر پرورش یافتگان فرهنگ غرب مشخصاً معنویت‌گرا است و از بعد روحی عرفانی و اشراقی نیرومندی برخوردار است. از اینرو او برای عبادت و ذکر و فکر و مراقبه و محاسبه النفس و بالاخره سیر و سلوک و معنویت و آنچه امروز درونگرایی می‌خوانند و احیاناً تخطئه می‌نمایند ارزش فراوان قائل است و از جمله مسائل که در احیاء فکر دینی طرح می‌کند این مسائل است. او احیاء فکر دینی را بدون احیاء معنویت اسلامی بی‌فایده می‌داند.

از مهمترین پرورش‌یافتگان غیرمستقیم مکتب سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شیفتگان ترقی و اتحاد عالم اسلام علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۷-۱۲۸۹ / ۱۹۳۸-۱۸۷۳) می‌باشد. حیات سیاسی اقبال را بطور کلی می‌توانیم به سه دوره تقسیم کنیم:

دوره اول: اقبال در این اوقات در عین حال که آرزومند عظمت مسلمانان بود مانند سایر آزادی خواهان هندی از استقلال هند بزرگ و یکپارچه طرفداری می‌کرد و اشعار آغاز جوانی او همه در اطراف حماسه ملی و مضامین وطنی دور می‌زند.

دوره دوم زندگی سیاسی اقبال با چاپ رساله او با عنوان تحول و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران در سال ۱۹۰۸ م آغاز می‌شود و او در محافل علمی و ادبی و سیاسی اروپا به عنوان فیلسوفی از مشرق زمین مشهور می‌شود تا جایی که از او برای ایراد خطابه در انجمن لندن دعوت به عمل آمد. مقارن همین احوال بود که با طرفداران اتحاد اسلام که جمعیتی مرکب از هندیان مسلمان و انگلیسی‌های علاقه‌مند بود آشنا شد و جداً مصمم گردید نظریه اتحاد اسلام را تبلیغ و از آن دفاع نماید.

دوره سوم حیات سیاسی او با مراجعت به وطن آغاز می‌شود. پس از مراجعت به وطن ابتدا اقبال از دخالت در سیاست پرهیز می‌کرد ولی مشاهده سیاست‌های غلط حکام و بی‌عدالتی و روح زبونی و استعمارزدگی هموطنان به خصوص مسلمانان هند و نیز هدف‌های بزرگ اصلاحی که پیوسته در سر می‌پرورانید او را بر آن داشت که وارد سیاست شود و زبان و قلم خود را در راه اصلاح جامعه و تأسیس حکومت مستقل اسلامی و همبستگی مسلمانان بکار اندازد. [1]i

اندیشه های اقبال:

اقبال در نوشته‌های خود در ارتباط با موضوع اسلام به عنوان هدف سیاسی بحث می‌کند و قصور ملی در اسلام را تشریح می‌کند و می‌گوید: «اسلام فقط یک دین نیست بلکه یک ملت و یا یک قوم نیز هست. در اسلام دین (مذهب) و ملت از هم جدا نیستند. به همین خاطر نزد وی در اصطلاح "مسلمان هندی" تناقض وجود دارد زیرا در اسلام ملیت یک نظریه است که بر اساس اصول جغرافیایی یا محلی استوار نمی‌باشد. منافع ملت بر منافع خود به همین علت

برتری دارد که در اسلام ملت صورت خارجی دین است. آنگاه از قانون اساسی ذکر می‌آورد و می‌گوید: «این قانون دو اصل اساسی دارد، اول حاکمیت الهی و دوم مساوات میان همه افراد ملت. هدف سیاسی اسلام ایجاد جمهوریت توسط اتحاد ملت اسلامی به صورت حقیقی می‌باشد. اصول مساوات همه افراد ملت مسلمان بود که این ملت را به صورت بزرگترین قدرت سیاسی جهان در آورده بود.» [2] ii اندیشه‌های اقبال ملهم از دو سرچشمه بود: یکی فرهنگ عرفانی ایران (زبور عجم) و دیگری صدر اسلام (ارمغان حجاز) که از آن دو منبع طلب فیض می‌کرد. [3] iii از نظر اقبال عواملی مثل عدم انطباق فرهنگ مسلمین با نیازهای جدید، بی‌توجهی و عدم آشنایی با منافع ملی، ناقص بودن نظام تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش، تفرقه و عدم مساوات در جامعه اسلامی، رواج صوفیگری در میان مسلمین، تقلید به معنای فرنگی مآبی، نبودن پیشوایان صالح و وجود ذهنیت‌های غلط وارداتی در فرهنگ اسلامی عوامل اساسی انحطاط مسلمین بودند. [4] iv از نظر اقبال جامعه مانند فرد، روح و شخصیت دارد، مانند فرد احیاناً دچار تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت می‌گردد. ایمان به خود و حس احترام به ذات و کرامت ذات را از دست می‌دهد و یکسره سقوط می‌کند. اقبال معتقد است که جامعه اسلامی و برخورد با فرهنگ و تمدن غربی دچار بیماری تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت شده است. به عقیده او "خود" این جامعه و رکن اصلی شخصیت آن اسلام و فرهنگ اسلامی است. به عقیده او نخستین کار لازمی که مصلحان باید انجام دهند بازگرداندن ایمان و اعتقاد این جامعه به "خود" واقعی او یعنی فرهنگ و معنویت اسلامی است و این توأم با اتفاق و ارتقاء مسلمانان خواهد بود. [5] v او در اشعار و مقالات و سخنرانیهای خود همواره کوشش دارد مجدها، عظمت‌ها، فرهنگ‌ها و شایستگی‌های این امت را به یاد آورد و بار دیگر او را به خودش مؤمن سازد. اینکه اقبال قهرمانان اسلامی از جمله اهل بیت پیغمبر (ع) را از لابلای تاریخ بیرون می‌کشد و جلو چشم مسلمانان قرار می‌دهد به همین منظور است. از نظر اقبال در حال حاضر باید هر مملکت مسلمان در عمیق‌ترین "خود" خویش فرو رود و "موقتاً" تمام توجه را تنها به خودش معطوف دارد تا زمانی برسد که همه ملت‌های اسلامی جهان نیرومند و صاحب قدرت باشند که بتوانند در راه وحدت گام بردارند. [6] vi

ویژگی های اندیشه اقبال:

از جمله مزایای اقبال این است که فرهنگ غرب را می‌شناخته و با اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی غرب آشنایی عمیق داشته تا آنجا که در خود غرب به عنوان متفکر و فیلسوف به شمار آمده است. دیگر اینکه با همه آشنایی و شناسایی فرهنگی غرب او غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌دانسته است. برعکس معتقد بوده است که مسلمانان تنها مردمی هستند که از چنین ایدئولوژی برخوردار و بهره‌مندند. لهذا در عین دعوت به فراگیری علوم و سرمایه غربی از هرگونه غربگرایی و شیفتگی نسبت به "ایسم" های غربی، مسلمانان را برحذر می‌داشت. مزیت دیگر اقبال این است که در ذهن خود درگیری‌هایی که محمد عبده گرفتار آنها بود داشته است. یعنی راه حلی که مسلمانان بدون آنکه پا روی حکم یا اصلی از اصول اسلام بگذارند مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زمان خود را حل کنند. از اینرو درباره مسائلی از قبیل "اجتهاد"، "اجماع" و امثال اینها زیاد می‌اندیشیده است. اقبال اجتهاد را موتور حرکت اسلام می‌شمارد. از جمله مزایای اقبال این است که برخلاف سایر پرورش یافتگان فرهنگ غرب مشخصاً معنویت‌گرا است و از بعد روحی عرفانی و اشراقی نیرومندی برخوردار است. از اینرو او برای عبادت و ذکر و فکر و مراقبه و محاسبه النفس و بالاخره سیر و سلوک و معنویت و آنچه امروز درونگرایی می‌خوانند و احیاناً تخطئه می‌نمایند ارزش فراوان قائل است و از جمله مسائل که در احیاء فکر دینی طرح می‌کند این مسائل است. او احیاء فکر دینی را

بدون احیاء معنویت اسلامی بی‌فایده می‌داند. مزیت دیگر اقبال قدرت شاعری اوست. قدرتی که در خدمت اهداف اسلامی او قرار گرفته است. [7]vii

نواقص اندیشه اقبال:

نقصی که در کار اقبال است عمده در دو چیز است: یکی اینکه با فرهنگ اسلامی عمیقاً آشنا نیست. با اینکه به مفهوم غربی واقعاً فیلسوف است از فلسفه اسلامی چیز درستی نمی‌داند: اظهار نظرهای اقبال درباره براهین فلسفی اثبات واجب و درباره علم قبل الایجاد که از مسائل مهم الهیات است و همچنین فلسفه او درباره ختم نبوت که به جای آنکه ختم نبوت را اثبات کند به ختم دیانت منتهی می‌شود که خلاف منظور و مدعای خود اقبال است دلیل ناآگاهی اقبال از فلسفه اسلامی است همچنان که در زمینه سایر علوم و معارف اسلامی نیز مطالعاتش سطحی است. نقص دیگر کار اقبال این است که برخلاف سیدجمال به کشورهای اسلامی مسافرت نکرده و از نزدیک شاهد اوضاع و جریانها و حرکتها و نهضتها نبوده است و از اینرو در ارزیابی خود درباره خود برخی شخصیت‌های جهان اسلام و برخی حرکت‌های استعماری در جهان اسلام دچار اشتباهات فاحش شده است. اقبال در کتاب احیای فکر دینی در اسلام نهضت و هابگیری را در حجاز و جنبش بهائیت را در ایران و قیام آتاتورک را در ترکیه اصلاحی و اسلامی پنداشته همچنان که در اشعار خود برخی دیکتاتورهای دکمه پوش کشورهای اسلامی را ستوده است. [8]viii

پی نوشتها

-
- [1]i - ابونئی مهریزی، بهروز. اندیشه سیاسی اقبال لاهوری. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق(ع). تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۴-۱۲ .
- [2]ii - همان ، ص ۹۷ .
- [3]iii - مختاری، مجید. الگوی وحدت اسلامی از دیدگاه مصلحان دینی معاصر. پایان‌نامه دوره فوق لیسانس دانشگاه امام صادق(ع). تهران، ۱۳۸۳ ص ۱۳۲ .
- [4]iv - ابونئی مهریزی، بهروز . پیشین ، ص ۱۳۶-۱۳۹ .
- [5]v - مختاری ، مجید . پیشین ، ص ۱۲۶ .
- [6]vi - بی نام، "محمد اقبال لاهوری و بازیابی شخصیت جهان اسلام". نشریه منادیان وحدت ویژه‌نامه سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی. ۱۳۸۶، ص ۳۲ .
- [7]vii - صاحبی ، محمدجواد .اندیشه اصلاحی در نهضت های اسلامی ،تهران: موسسه کیهان ص ۱۷۸- ۱۶۹ .
- [8]viii - همان ، ص ۱۸۱ - ۱۷۸ .